

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من میباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن میباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Scientific

علمی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی  
برلین – 16 نومبر 2012

## در جهان هستی هیچ موجودی بیهوده نیست!!! آیا واقعاً بی نهایت وجود دارد؟؟؟

وقتی از کلماتی وصفی چون خوب و بد و سفید و سیاه و فهیم و نادان سخن میگوئیم، معلوم است که نزد خود معیارهائی داریم که خوب و بد و سفید و سیاه و فهیم و نادان را با آن محک میزنیم. انسان یک موجود سنجنده یا سنجشگر و اندازه گیر است و هر چیز را تول و ترازو کرده، بعد درباره اش قضاوت میکند. اگر میگوید، فلان چیز سنگین است، آن را مثلاً با زور و شیمه بازوی خود مقایسه کرده است. همین که چیزی را توانست به سادگی بلند کند، میگوید سُبک است و وقتی زورش به آن نرسید و یا به مشکل توانست بلندش کند، میگوید، آن شیء گرانگ(گران) است. چیزی را که من کمزور سنگین میدانم، برای یک آدم زورآور خیلی سبک است. پس معلوم میشود که معیارها در بسا و حتی بیشترین موارد میتوانند مختلف باشند. انسان مگر برای توحید بعضی مفاهیم معیارهائی را درست کرده است که تمام بشریت از آن یکسان استفاده میکند. مثلاً واحد زمان یک ثانیه را قرار داده است، واحد طول یک متر را، واحد وزن یک کیلوگرام را و واحد حرارت یک درجه سلسیوز یا سنتیگراد را. از همینجاست که مقیاسهای ستندرد MKS و CGS را در دسترس همگان قرار داده است. فارمولهای علوم طبیعی هم همه معیارهای جهانی اند و حکم "آیات منزل" را دارند.

یک زمانی که علم بشر قاصر بود و درست قد نمیداد، خردترین ذره یک عنصر را اتوم نامید؛ یعنی تقسیم ناپذیر و غیر قابل تجزیه. امروز مگر حتی در صنوف ابتدائی میخوانیم که یک اتوم

متشکل است از اجزای فراوان و میتواند شش پله هم شود. از همین رو اتوم را غیر قابل تجزیه دانستن، دور از حزم و اجازه علم و دانش طبیعی ست. اتوم نه تنها متشکل از اجزاء است، بلکه متشکل از انرژی عظیم و متراکم نیز هست، که رها شدنش، قوت از سر آدم میبیراند. امروز که جهان از انرژی اتمی به مانند جند(جن) از بسم الله میترسد، بخاطر همان انرژی ست که در آن بصورت متراکم بندی شده است و تحت شرایط خاص میتواند یکدم و قهرآمیز آزاد گردد و عالمی را برباد کند. ماده و انرژی اصلاً یک پدیده اند، در دو شکل و قالب و هیئت مختلف. از همین سبب میتوان یکی را به دیگری تبدیل نمود. وقتی چوب را میسوزانیم و از آن نور و حرارت میکشیم، در واقع همان انرژی داخل ماده را در شکل ابتدائی و صلح آمیز آن اجازه بیرون شدن داده ایم. زمانی که بنزین در ماشین موتور درگرفته و موتور را به حرکت وامیدارد، در واقع ماده در ماشین به انرژی حرکی تبدیل گشته است. یا وقتی نباتی در موجودیت حرارت و روشنی(انرژی) نشو و نمو میکند، حجم اضافی که در نبات تولید میشود، قسماً انرژی ست که در آن تراکم مییابد. از نظر علوم طبیعی، خصوصاً فزیک، ماده و انرژی نه تولید میشوند و نه از بین میروند، مگر هر دو میتوانند شکل خود را تغییر بدهند و یا یکی به دیگری تبدیل گردد. وقتی انرژی برقی پکه ای را میچرخاند، معنایش اینست که ضمن این کار انرژی برقی به انرژی حرکی تبدیل شده است. وقتی تابش نور بر یک فوتوسل، برق تولید میکند، در واقع انرژی نوری را به انرژی برقی تبدیل کرده است. وقتی آسیاب بادی بر اثر باد به حرکت می افتد، انرژی حرکی را به بُعد دیگری از انرژی حرکی تبدیل کرده است. خوب از فزیک بگذریم که رویش بسیار زیاد نازک است؛ نشود که خدانا کرده کدام گپ ناروا و بی سر و سامانی بر زبان گوشتی جاری گردد و فزیکدانان ما را به کفر بگیرند!!!!!! آخر حکم تکفیر صادر کردن، تنها باب دندان و هوسانه ملا و مولوی و آخوند و مفتی و چفتی و حجت الاسلام و آیت الله و مجتهدان دین نیست؛ علماء و دانشمندان هم بعضاً آدم را به چار کتاب کافر میکشند!!!!!!

گپ سر معیارها بود و گفته شد که انسان برای هر چیز نزد خود معیارها و مقیاسهائی ساخته است، که تعدادی به شکل ستندرد جهانی درآمده و در تمام عالم یکسان از آنها استفاده میشود. در جهان مگر نمیتوان همه معیارها را ستندرد و جهانی ساخت. چه بسا معیارها و مقیاسهاست که فقط به نسبت دید و فهم و توان شخصی اشخاص، متفاوت اند. سلیقه هم یک معیار است که نظر به اشخاص، متفاوت است و از همین سبب گفته اند:

«هر سر و بُل خیال!!!»

برای ادامه بحث خود بیائید از هر دو نوع معیار کار بگیریم؛ هم از معیارهای ستندرد بین المللی و باصطلاح فیشنی، "جهانی"، و هم از معیارهائی که نظر به سلیقه اشخاص تفاوت مییابند.

عنوان مقاله متشکل است از دو قسمت، یکی اینکه :

– « در جهان هستی هیچ موجودی بیهوده نیست!!!»

و دیگر اینکه :

– « آیا واقعاً بی نهایت وجود دارد؟؟؟»

خواه بخواهیم و یا نخواهیم، برای قسمت اول – یعنی مسائل عام – غالباً از معیارهای سلیقه‌ئی استفاده میکنیم. اما در قسمت عنوان دوم جبراً به معیارهای بین المللی پناه میبریم. اما اگر معیارها را مطابق به طبیعت هر پدیده انتخاب کنیم، مدعای اول همیشه صادق است و مدعای دوم همیشه نادرست. و بگذارید که به توضیح مطلب بپردازم:

در جهان هیچ پدیده‌ای نیست که بدون یک هدف و منظور خاص پدید آمده باشد، اگر خوشی ست و یا درد؛ اگر سرخ است یا زرد و یا اگر مور است و یا مار. مشکل در اینست که انسان پدیده‌ها را با معیارهای ذوقپسند و به نفع خود – که غالباً ناصواب و غیر صائب اند – ارزیابی میکند و بعد که از نتیجه اش راضی و ناراض گردید، حکم خوب و خراب و زشت و زیبا را برای آنها صادر میکند. مگر اگر معیارها را نه به ذوق و سلیقه خود، بلکه به ذوق و سلیقه و حیطة مجموع طبیعت و کائنات مد نظر بگیریم، در آن وقت هیچ پدیده‌ای را بی فائده و زائد قلمداد نخواهیم کرد!!!!

دنباله این قسمت بحث را بگذاریم برای بعد که هدفی خاص بر آن مترتب است و برویم عنوان دیگر را بررسی کنیم.

از نگاه فزیک همه چیز محدود است و بی نهائیتی وجود ندارد؛ نه ازلی که سرش معلوم نیست و نه ابدی که آخرش را نمیابیم؛ نه لایتناها بزرگ و نه لایتناها کوچک. عیب در اینست که معیارهای ما برای اندازه گیری چیزهای بسیار بزرگ و چیزهای بسیار کوچک، مناسب نیستند. بزرگترین واحد طول در علم نجوم و فزیک فضائی یا استرو فزیک به کار میرود، که سال نوری ست(1) و آن فاصله‌ای را گویند که نور در یک سال طی میکند. وقتی گوشه گوشه کائنات را که متشکل از ملیارها کهکشان(2) است با این معیار طولی گز و پل کنیم به اعداد سرسام آوری از جنس ملیارد و تریلیارد و بزرگترهایش میرسیم. و چون در حوزه عملی امکانات بشر امروزی – قید میکنم "بشر امروزی" – چنین فواصل در واقع غیر قابل پیمایش اند، فکر میکنیم که فلان جرم سماوی در فاصله لایتناها دور از ما قرار گرفته است. مگر؛ اگر واحد طولی به هزاران و ملیونها بار بزرگتر از "سال نوری" را میشناختیم، در آن صورت به سادگی از "بی نهایت دور" سخن نمیگفتیم.

معمولاً در دو مورد از استعمال بی نهایت یا لایتناها کار میگیریم، یکی جهت اندازه گیری مکان و دیگر برای پیمایش زمان. اگر از عقائد مدرن فزیک بگویم، "زمان و مکان" دو پدیده‌ای اند که

یکدم به وجود آمده اند، و از هم تفکیک ناپذیر اند. در قسمت اندازه گیری فواصل بسیار بزرگ معیار سال نوری را که معیاری واقعاً بسیار بزرگ هم هست، تذکر دادم و گفتم که با وجود آن(3) این معیار برای پیمایش ابعاد فضائی کوتاه و نارس است. در قسمت زمان مگر گپ از آن هم بدتر است، چون درینجا با ثانیه و ساعت و حد اکثر سال سر و کار داریم، که با معیاری از جنس و به بزرگی "سال نوری" هرگز قابل مقایسه نیست. از همین سبب بزودی از ازلی و ابدی و جاویدان سخن بمیان می آریم.

خواننده گرامی حتماً خواهد پرسید که مگر بین این دو عنوان مناسبتی هم وجود دارد؟؟؟ در قسمت بعدی بحث که قسمت اصلی هم آنست، مناسبت هر دو عنوان آشکاره خواهد گشت.

وقتی بتاریخ دهم نومبر مقاله محقق بزرگ و دلاور افغان، جناب "آزاد. ل" را و سه روز بعد مقاله محترم "ع. مؤمن زاده" صاحب را خواندم، که در هر دو از "انسان، اشرف مخلوقات" سخن رفته است، با خود گفتم من هم در زمینه چیزکی تقدیم کنم. اینست که تا این دم مقدمه چیدم و مقدمه چیدم تا بپردازم به اصل موضوع. آن دو هموطن جسورم موضوع را از نگاههای دیگر، مطرح کردند. من مگر بر آن از نگاههایی که با علوم طبیعی سر و کار میگیرند، نظر می اندازم:

گپ سر اینست که آیا انسان به راستی اشرف مخلوقات یا اشرف المخلوقات است؟؟؟ یا اینکه اذهان انسانپسند ما چنین حدیثی را ساخته است. درینجا با دو کلمه عربی سر و کار داریم، یکی اشرف و دیگری مخلوق؛ که اولاً هر دو را تشریح میکنم:

- "اشرف" اسم تفضیل یا صیغه تفضیل عربی ست که از مصدر ثلاثی مجرد "شرف" ساخته شده. در زبان عربی اسم تفضیل به صفاتی گوئیم که مُعادل آن را در زبان دری با صفت تفضیلی از جنس "تر" و "ترین" میشناسیم. "اشرف" یعنی "شریف تر" (باشرف تر) یا "شریف ترین" (باشرف ترین). البته در مورد "اشرف مخلوقات" مفهوم دوم؛ یعنی "شریف ترین و یا باشرف ترین مخلوقات" مد نظر است!!!

- "مخلوق" اسم مفعول از مصدر "خلق" است که نیز ثلاثی مجرد است. پس "مخلوق" یعنی "خلق شده" یا "خلق کرده شده".

درین بحث در عوض "مخلوق" از کلمه "پدیده" استفاده میکنم که هم ترکیب زیبایی دری ست و هم مفهوم عامتر دارد.

اگر با معیار انسانپسندانه بسنجیم و چاشنی دینی و مذهبی بدان بدهیم، انسان گل سر سبد کائنات، شاخ شمشاد هستی و تاج سر خلقت میشود. اما اگر با معیار کلی جهانی یعنی با معیاری جهانشمول و کائنات شمول بسنجیم، هرگز انسان را نمیتوانیم باشرفترین پدیده هستی و شریفترین مخلوق کائنات بشماریم. اولاً اینکه هیچ پدیده ای در جهان سراغ شده نمیتواند که بیهوده و عبث و بی شرف

آفریده شده باشد. مگر عقل سلیم باور کرده میتواند که در تمام کائنات که بزرگی آن را حد و حصری نمیتوان قائل شد، و در آن به میلیاردها پدیده و مخلوق تنها در روی کره خاکی ما سراغ میگردد، به گفته داستانسرای کتاب "امیر حمزه صاحبقران"، فقط "آدمزاد سرسیاه دندان سفید خیره سر دیگچه کون"، "اشرف" و "شریفترین" همه باشد؟؟؟؟ اگر کره خاکی خود را در تناسب کهکشان ما و آن را در تناسب تمام کائنات محاسبه بکنیم، و بعد انسان را به حیث فقط یکی از میلیاردها پدیده زمینی و خاکی مد نظر بگیریم، باور کرده نمیتوانیم که فقط انسان "باشرفترین" همه باشد. ما هنوز کائنات را درست نشناخته ایم و علوم طبیعی فعلاً چیزهائی بسیار بسیار اندک در باره فقط حاشیه و چوکات کائنات بیان میکند، نه راجع به کل و متن و بطن کائنات. هنوز ما قادر به ملاقات مریخ که نزدیکترین سیاره در نظام شمسی خود ماست، نشده ایم. پس در کائناتی بدین پهنا و بزرگی که بشر به شناخت کوچکترین قسمت آن هم قادر نشده است، با کدام عقل و منطق ادعاء کرده میتوانیم که انسان، اشرف تمام موجودات است؟؟؟؟

انسان و یا هر موجود دیگر را اشرف مخلوقات دانستن، معنای این را هم دارد که مخلوقات عالم را از نگاه "شرف" تقسیمبندی کرده، تعدادی را باشرف و تعدادی را بی شرف قلمداد میکنیم. چنین کاری با معیار کل جهان، ظلمی ست آشکاره و تخطیی ست صریح از قوانین طبیعت.

"اشرف مخلوقات" تسمیه ایست که از روایات دینی نشأت کرده و کم و بیش در بین تمام ملل و نحل عالم رسوخ کرده است. المانها هم امروز از روی طنز و طیره و تمسخر از انسان به حیث Krone der Schöpfung یعنی "اورنگ خلقت" سخن میگویند. البته اصل این مقوله به یونان قدیم و افکار ارسطو راجع میشود.

درست است که مغز انسان منکشف است و کارهائی از وی بروز کرده که در کره خاکی نظیری ندارد. از همین سبب مغزور گشته و هوای آقائی و باداری و فرمانروائی بر طبیعت و حتی کائنات بر سرش زده است. اما همین مغز منکشف و متفکر، عاقبت نیندیشانه خانه خود را خراب کرده و تیشه به ریشه خود زده میرود. همین انسان اشرف مخلوقات خانه خراب است که طبیعت را مال منحصر به خود دانسته و فاسد ساخته است. همین مغز متفکر است که انواع سلاح را برای تخریب و انهدام انسان و طبیعت ساخته است و یکرنگ ساخته میرود. کارروائیهای ازین سنخ را هیچ حیوان دیگر کره زمین نکرده است و نخواهد کرد. همین موجود مغزور و ظالم که به مغز و قوه فکری خود مینازد، توانائیهای حیوانات "بی شرف" کره زمین را ندارد. در جهان ذیحیات همین کره خاکی خود، به حیواناتی برمیخوریم که حواس شان صدها و هزاران بار متکامل تر از حواس پنجگانه ما اشرفان مخلوقات است:

- مانورهای را که پرندگان در هوا و ماهیان در آب انجام میدهند، از قدرت بهترین پیلوت و غواص ما ساخته نیست!!!

- قدرت و ظرفیت رهیابی پرندگان و ماهیان را که در خیلای ملیونی حرکت میکنند و یکی هم با دیگری تکرر نمیکند، حتی با استفاده از دقیقترین و کاملترین GPS و Navigation هم حاصل کرده نمیتوانیم.

- حس شامه پرندگان و حشرات صدها و هزاران مرتبه قویتر از حس شامه آدمیزادگان است!!!  
سگ "نجس" در بین ملیونها انسان قادر به تشخیص بوی صاحب خود است و یا همین سگ "نجس" با حس بویائی خود صد گز در زیر زمین وجود ماین را کشف میکند، ولی بینی بریده بشر فقط و فقط چند بوی خوش و ناخوش را تشخیص داده میتواند.

- چشم شاهین از ارتفاع هزاران متر هم موشی را در روی زمین کشف میکند، اما چشم بینای بشر بعضاً حتی پیش پای خود را هم دیده نمیتواند!!!

اگر دید و دیده "سلیمانی" میداشتیم و از دید حیوانات کره زمین در باره موجودات عالم قضاوت میکردیم، در میخواهیم یافت که هر حیوان خود را بهتر از دیگران قلمداد میکند؛ خر با قضاوت خرپسندانه خود، خود را بهترین حیوانات میخواند و گاو با قضاوت گاوگری خود، خود را بهترین همه و اشرف و اکمل و اتم همه میدانست و همین قسم سگ و خرس و خوک و "شمر" و غیره. برای تعمیق بعض گوشه های موضوع، خواننده ارجمند را به مطالعه سه مقاله ذیل این قلم، در آرشیف مقالات علمی دعوت میکنم:

- "معجزه - خر ق ناموس طبیعت؟؟؟" - مؤرخ 16 اکتوبر 2008

- "در طبیعت ظلم و ستم وجود ندارد" - مؤرخ 12 سپتمبر 2009

- "جنگ و جدال و تقابل کهنه و نو" - مؤرخ 12 سپتمبر 2008

و حسن ختام اینکه:

اگر کسی به عظمت کائنات پی ببرد و بداند که ملیاردها ملیارد کره زمین با زمینانش - به شمول انسان - در یک کنج جیب غارش (کائنات) جای میشود، به بی اساس بودن این ادعاء های دینی و خصوصاً روایات اسلامی پی برده میتواند:

- که دنیا و مافیها از برای استفاده انسان و خصوصاً مسلمانهای "چولبریده" آفریده شده است؟؟؟؟  
- که کائنات به گل روی و طفیل روی نکوی "بهترین عالم" و "سرور کائنات" خلق گردیده است(4)!!!!!!

## توضیحات:

1- قسمی که در بالا گفته شد، "سال نوری" عبارت از فاصله ایست که نور در یک سال در خلاء طی میکند. ترکیب لغوی "سال نوری" ظاهراً و بخاطر موجودیت کلمه "سال" در آن، بیگانه از "طول" جلوه میکند. ازینرو با حساب بسیار ساده فزیک‌ی نشان میدهم که "سال نوری" از جنس "طول" است، نه از جنس "زمان":

$$365 \times 24 \times 60 \times 60s \times 300.000\text{Km/s} = 946.080.000.000\text{Km}$$

چنان که میبینیم، نتیجه از جنس "کیلومتر" بدست می آید که واحد طول است.

2 - ضمن نوشتن یکی از مقالات سابقه اصطلاح "کاهریزان" و مخففش "کهریزان" بر زبان قلمم جاری گردیده بود، که میتواند مُعادل "کاهکشان" و مخفف آن "کهکشان" استعمال شود. گرچه "کهکشان" خود ترکیبی بسیار زیباست، مگر "کاهریزان" هم زشت نیست و به عین ساخت گرامری "کاهکشان" بناء یافته است.

3 - درین اواخر بعض وطنداران ما در عوض ترکیب قیدی "با وجود این" یا "با وجود آن"، ترکیب جدید و نارسای "با این وجود" را استعمال میکنند، که از چائنۀ بدذوقان در ایران تراویده است؛ و بگذارید که در باره اش اندک بگویم:

"با و وجود آن" و "با وجود این" ترکیبات قیدی اند و وقتی استعمال میگردند که بخواهیم اهمیت چیز دیگری را در پهلوی چیز موجود، بیان نمائیم. از ترکیب "با این وجود" چنین چیزی افاده نمیگردد. ازینرو اجازه نداریم که آن را در جای قیود اصلی بالا، قرار بدهیم!!!

4 - مأخوذ از آن حدیث قُدسی که گوید :

« لو لاک، لَمَّا خَلَقْتُ الْاَفْلَکَ !!! »

(اگر تو نمیبودی، آسمانها را خلق نمیکردم!!!)